

ندارد که قاعدتا باید از کنار او گذشت و مثل همه چیزهای غیرمهم سلبا یا ایجابا چیزی در مورد او نگفت چراکه موضوع و اندیشه بی‌اهمیت اصولا کسی را در این موقعیت قرار نمی‌دهد که چیزی درباره‌اش گفته شود. اما اگر اهمیت دارد، اعم از مثبت یا منفی بودن این اهمیت، نمی‌توان آن را به‌نحوی غیر روش‌مند برگزار کرد و از یک متفکر سپر بلایی ساخت و همه آنچه که بر سر خلاقیت آمده است را بر سر او آوار کرد و دریغ نکرد از اینکه جنس عقل او را چه در قالب لباسی ملمس بر تن او و چه در نسبت دادن عنوانی موهن به او آزرده. در چنین مواردی، احتمالا باید به تذکری اخلاقی بسنده کرد و چنین کسانی را به بازاندیشی منشی و اخلاقی دعوت کرد. همه این تذکرات روش‌شناختی ولی از آن جهت صورت‌بندی شد که از آنها این نتیجه برگرفته شود که آنچه در میدان نزاع بر سر آراء شریعتی جریان دارد، نزاع تفاسیر بر سر اندیشه‌های او نیست، بلکه در وسیع‌ترین و دربرگیرنده‌ترین صورت‌بندی آن واسطه قرار دادن شریعتی در نزاع بین رویکردها و جهان‌بینی‌ها است. در چنین نزاعی، آنچه ضرورت دارد کشاندن نزاع از سطوح جدلی نازل به سطوح ریشه‌ای از یک سو و از نزاع به تعبیر کانت نامشروع به نزاع مشروع از سوی دیگر است. نزاع به‌لحاظ ماده، زمانی نامشروع است که یکی از طرفین منازعه مجاز نباشد که هر موضوعی را در سطح عمومی مورد منازعه قرار دهد.^۱ با در نظر داشتن این محدودیت‌ها است که این مقاله باید خوانده شود.

رویکرد شریعتی در برابر ایده‌های شریعتی

در مقاله‌ای^۲ دیگر به‌تفصیل بحث کرده‌ام که گرچه رویکرد و ایده باهم در ربطی نتکانتگ قرار دارند و ترجیح اهمیت یکی بر دیگری ممکن است با مشکلاتی همراه باشد، ولی همچنان می‌توان استدلال‌هایی بر اهمیت بیشتر فرایند بر فرآورده اقامه کرد و نشان داد که رویکردها به دلیل ماهیت انعطاف‌پذیر و فراگیرشان، قابلیت بیشتری برای بقا و تأثیرگذاری در طول زمان را دارند. تداوم و ماندگاری میراث رویکردی یک فیلسوف نیز، حتی زمانی که ایده‌های خاص او منسوخ یا به‌لحاظ زمینه‌مندی محدود شده باشند، می‌تواند دلیل دیگری بر اهمیت بیشتر رویکرد نسبت به ایده به‌حساب آید. رویکردها، از آنجا که ابزارهایی برای تفکر انتقادی در مورد مسائل مستحدثه ارائه می‌دهند، اغلب از محتوای خاص ایده‌های یک متفکر فراتر می‌روند و همین است که راز ماندگاری آنها را توضیح می‌دهد. مثال‌هایی از فیلسوفان قرن نوزدهم و بیستم نشان می‌دهد که در حالی که ایده‌های فلسفی آنان در دوره‌های بعدی اغلب به‌دلیل تغییر زمینه‌های تاریخی، فرهنگی یا علمی، موضوعیت یا ارتباط خود با زمانه را از دست داده‌اند، ولی رویکردهایشان به چنین سرنوشتی دچار نشده است. برپایه چنین مواجهه‌ای با رویکرد و ایده، این قسمت از مقاله می‌خواهد ادعا کند که شریعتی همواره ایده‌هایی که خود ساخته است را در معرض رویکرد خود قرار داده است و هرگاه که لازم بوده، این ایده‌ها را فرو ریخته است. این ادعا در قسمت‌های بعدی مقاله از طریق مواجهه شریعتی با ایده‌هایی نظیر ایدئولوژی، دین، ملیت، آزادی و عدالت از سطح ادعا خارج خواهند شد و نشانی‌هایشان در آثار شریعتی دیده خواهند شد. به عبارت دیگر اگر بتوان در تعریفی کلی، ایده را واحد بنیادین تفکر و تلاشی برای فهم و تبیین جنبه‌ای از واقعیت یا تجربه انسانی دانست که در قالب مفاهیم، گزاره‌ها یا نظریه‌ها صورت‌بندی می‌شود؛ و رویکرد را بتوان مجموعه‌ای از مفروضات، اصول و روش‌ها دانست که متفکر برای پرداختن به پرسش‌های بنیادین به کار می‌گیرد، می‌توان گفت و نشان داد که شریعتی همواره ایده‌های خود در معرض بازاندیشی و به گاه ضرورت نسخ و فسخ قرار داده است. ریشه بسیاری از سوءتفسیرها و بدفهمی‌ها از اندیشه شریعتی نیز در همین نادیده‌گرفتن روابط متقابل ایده و رویکرد بوده است. این نکته حقیقت ندارد که آنچه نادانان شریعتی، با هر سطحی از نقد، به‌واسطه شریعتی در میدان جنگ جهان‌بینی‌ها گفته‌اند به‌کلی به شریعتی بی‌ربط است. حقیقت این است که یک‌سوی ماجرا ایده‌های شریعتی را مرکز و مبنای تفسیر آراء شریعتی قرار داده است بی‌آنکه رویکرد او را ببیند و طرف دیگر ماجرا نتوانسته است یا نخواسته است بگوید که منطبق با تقدم منطقی فرایند بر فرآورده یا رویکرد بر ایده، اگر ایده‌ای از ایده‌های شریعتی در برابر رویکرد او قرار گرفت، می‌توان و باید همچون خود شریعتی اولی را به نفع دومی منحل کرد. مبنای رویکردی اندیشه شریعتی از دو طریق سلبی (از طریق مفهوم خودساخته استعمار و صورت‌بندی متفاوت مفهوم استضعاف) و ایجابی (چشم‌انداز عرفان، برابری، آزادی) قابل شناسایی است. این مبانی، برخلاف ایده‌های شریعتی، ماهیتی فراتاریخی دارند و می‌توانند از محدودیت‌های زمانی و مکانی فراتر روند و در زمان‌ها و مکان‌های مختلف کاربرد داشته باشند. در حالی که ایده‌ها اغلب در «اکنون» خود و در «بودن» خود محصور می‌مانند و قادر به تطبیق با شرایط متغیر نیستند، رویکردها قادرند خود را در «افق‌های» متفاوت زمانی بازتعریف کنند. این پایداری رویکردها را می‌توان با مفهوم «تکرار» در اندیشه دلوز نیز تبیین کرد. رویکردها در هر تکرار، نه‌تنها خود را بازتولید می‌کنند، بلکه تفاوت‌های جدیدی را نیز خلق می‌کنند. پایداری و پویایی رویکردهای شریعتی یک ویژگی تصادفی نیست بلکه نتیجه ساختار وجودشناختی آن‌ها در ایستگاه کویر است.



کویری که نام نمادین ساحت عرفانی جهان‌بینی-انسان‌شناسی شریعتی است و به تفکر او امکان می‌دهد تا همواره در حال «شدن» باشد و خود را با افق‌های جدید معنایی سازگار کند. می‌دانیم که مفهوم «استعمار»، از اصلی‌ترین کلیدواژه‌های اندیشه شریعتی و از مفهوم‌سازی‌های ابداعی او در زبان فارسی است. استعمار، از ریشه حمار (خر)، تحمیق، اغفال، انحرافِ ذهن از «خودآگاهی» انسانی و اجتماعی است. هر عاملی که آدمی را از «انسان بودن و مستقل زیستن» اغفال کند، استعمار است. استعمار از نظر شریعتی علت اصلی همه پریشانی‌ها است، تا آن حد که استعمار و استبداد و استثمار، همه معلول آن هستند. «علت اصلی پریشانی‌ها، نه استبداد است، نه استعمار و نه استثمار، این‌ها همه معلول‌اند. علت دو تا است: اول استعمار! دوم هم استعمار!» (شریعتی، مجموعه آثار ۴: ۲۰۸). استعمار بر دو گونه است: «کهنه» (در شکل زهد، اخلاق، تصوف، شعر، قومیت، گذشته‌پرستی، و...)، و «نو» (تخصص، علم، قدرت، تمدن، ایدئولوژی‌های مدرن). روش استعمار هم بر دو نوع است یا «مستقیم» (کشاندن اذهان به جهل و گمراهی) است، یا «غیرمستقیم» (اغفال ذهن‌ها از حق بزرگ فوری حیاتی به‌وسیله پرداختن به حق‌های کوچک غیرحیاتی غیرفوری). (شریعتی، مجموعه آثار ۴: ۳۰۹) و (شریعتی، مجموعه آثار ۲۰: ۱۴۱، ۲۳۴، ۲۲۷، ۲۱۹، ۲۱۶، ۲۰۹). مفهوم «استعمار» نمدی از انحراف ذهنی و اجتماعی انسان از «خودآگاهی» و نوعی فرمانبری و فریب‌دهی ذهنی انسان نسبت به خودآگاهی و حقیقت‌های بنیادین انسانی است. رویکرد ضد استحماری شریعتی، به‌عنوان یک رویکرد انتقادی بنیادی نه‌تنها واکنشی سلبی در برابر «استعمار» که فرایندی دائمی و تمام‌نشدنی در جهت ارتقاء خودآگاهی انسانی است. رویکرد ضد استحماری، بر پایه بازآگاهی‌بخشی، نقد ساختارهای فریب‌دهنده و تقویت خودآگاهی فردی و اجتماعی بنا شده است و برخلاف ایده‌ها که ممکن است به‌طور موقت و وابسته به شرایط خاصی شکل گیرند، دارای ویژگی‌های پایداری است که آن را به یک راه «در راه» تبدیل می‌کند. مفهوم «استضعاف» نیز یکی دیگر از اصلی‌ترین کلیدواژه‌های اندیشه شریعتی است. «استضعاف» به معنای آنچه انسان را مسخ می‌کند و قدرت‌های مادی و معنوی او را نابود می‌نماید، شامل همه چیزهایی است که موجب تضعیف فرد و جامعه می‌شوند. در شریعتی استضعاف یا «ضعیف نگاه‌داشتن» سه وجه به‌هم‌پیوسته دارد. سطح اول استضعاف، استبداد است که در نتیجه آن کرامت انسان که به آزادی او است مورد نفی و تحقیر قرار می‌گیرد. سطح دوم استضعاف، استعمار است که در نتیجه آن ملتی توسط قدرتی خارجی به گروگان گرفته می‌شود و شخصیت و کرامت ملی او تحقیر می‌شود. نوع سوم و پیچیده‌تر استضعاف، استعمار است که در نتیجه آن آگاهی آدمی هدف گرفته می‌شود و تلاش می‌شود تا از طریق تحمیق بشر اصولا موجودیت انسانی او مورد انکار قرار گیرد. او استضعاف را همچون استعمار، به دو دسته «کهنه» و «نو» تقسیم می‌کند؛ استضعاف که در شکل‌های سنتی مانند مذهب، قومیت و اخلاق و همچنین در شکل‌های نوین مانند تخصص، علم و ایدئولوژی‌های مدرن بروز می‌کند. قلمروهای شناخته‌شده شامل استبداد صریح، استعمار مستقیم و استعمار آشکار است که به روش‌های مستقیم و آشکار بر جامعه تأثیر می‌گذارند. قلمروهای ناآشنا شامل استضعاف غیرمستقیم، استعمار ذهنی و فرهنگی است که به‌صورت غیرمستقیم و پیچیده‌تر بر جامعه تأثیر می‌گذارند: «آنچه انسان را مسخ می‌کند و می‌شکند، همه امکانات انسانی و همه قدرت‌های مادی و معنوی آدمی را نابود می‌کند، می‌رباید. استضعاف! کلمه‌ای است که همه نظام‌های ضد انسانی را و همه عوامل فلج‌کننده بشری را در خود دارد: استبداد، استعمار، استعباد، استثمار، استعمار ... و هرچه از این‌پس دشمنان مردم اختراع کنند!» (شریعتی، مجموعه آثار ۶: ۱۳۵). رویکرد ضد استضعافی، از این‌رو، به دلیل ماهیت سیال و انعطاف‌پذیر خود، قادر به پاسخ‌گویی به تغییرات اجتماعی و تحولات زمانه است و به‌جای پایبندی به قالب‌های ثابت به‌طور مداوم خود را با شرایط جدید تطبیق می‌دهد و از این‌رو، همواره در حال شناسایی اشکال تازه‌یاب استضعاف است. او می‌گوید ممکن است استثمار از بین برود اما استضعاف

وجود داشته باشد، چنان‌که بردگی ظاهرا در تاریخ از بین رفته است اما عملا صورت‌های دیگری از بردگی، پیچیده‌تر و فاجعه‌بارتر از بردگی عربان، به وجود آمده است. بنابراین مبارزه با استضعاف یک نوع جهت‌گیری دائمی و دربرگیرنده است که از طریق شناسایی اشکال تازه‌یاب استضعاف با تحول و تغییرات گوناگون، اهمیت خود را از دست نمی‌دهد و استضعاف، یک مفهوم کلی و فراگیرنده، در مسیر حرکت انسان است. (شریعتی، مجموعه آثار ۱۲ جلد ۲: ۳۹۳-۳۹۱). از نظر شریعتی، این زمان و مکان است و زمان خاص خودش مسئولیتی که در مبارزه با استضعاف دارد طبقه مستضعف خویش را تشخیص بدهد و در برابر آن احساس مسئولیت کند و بنابراین استضعاف زمان خویش را اجتهاد نماید. در شریعتی، تنها از طریق مبارزه بنیادین با این سه صورت استضعاف است که می‌توان از امکان تأسیس اصل آرمانی عرفان، برابری و آزادی سخن گفت. عرفان که نوعی معنویت اخلاقی است، مسئولیت اجتماعی به بار می‌آورد و پشتوانه آزادی انسان و برابری او با هر انسانی فارغ از جنسیت، نژاد، شرقی/ غربی و... می‌شود. در حقیقت، مبانی رویکردی شریعتی، از مواجهه با همه اشکال استعمار و استضعاف آغاز می‌شود و به چشم‌انداز بدیل «عرفان، برابری و آزادی» می‌رسد. می‌دانیم که عرفان برابری آزادی در سال ۱۳۵۵، یک سال پیش از هجرت او، نظریه‌پردازی شده است. این نظریه دو ویژگی مشخص دارد: نخست اینکه در پی مواجهه‌های تاریخی و نوعی روی‌آوردنگی به زیست‌جهان معاصر صورت‌بندی شده است و دوم اینکه او تثلیث «عرفان، برابری، آزادی» را سه ساحت به‌هم‌پیوسته می‌داند که حضور ناهمزمان آنها نمی‌تواند راهی را از سه سد عمده و همواره قامت‌برافراشته «تزویر-و-زور-و-زور» (استعمار، استثمار و استبداد) و در یک کلام «استضعاف» را فراهم آورد: «... بزرگ‌ترین بدبختی آدمی در عصر ما این است که سه آرزوی تاریخی‌اش که تجلی سه نیاز فطری‌اش بوده و هست، از هم دور افتاده‌اند، در حالی‌که این سه، دور از هم، دروغ‌اند، بی‌هم نمی‌توانند زنده باشند، تحقق هریک، بدسته به بودن آن، دوتای دیگر است، سه‌پایه‌ای که هر پایش بلنکد، دو پایه دیگر نیز کج می‌شود، می‌افتد. عشق بی‌آزادی و عدالت، صوفی‌گری موهوم است، عدالت بی‌آزادی و عشق، زندگی کله‌وار... است... و آزادی بی‌عدالت و عشق... تنها در آزادی تجارت تحقق دارد.» (شریعتی، مجموعه آثار ۱: ۷۵). رفع «استضعاف» با بازیابی «کرامت» و کمال انسانی، از نظر شریعتی زمانی در مسیر واقعی خود قرار می‌گیرد که سه ساحت وجودی انسان و نیز سه یاغی این ساحت‌ها در کانون بنیادی‌ترین توجهات قرار گیرد. او بحث می‌کند در هر برهه تاریخی، ضرورت تکیه بر یکی از این سه ساحت، سایر ابعاد را مغفول گذارده است و همین افتراق همواره فاجعه آفریده و انسان‌های «تک‌ساحتی» ساخته است: «تمامی تاریخ به سه شاهراه اصلی می‌پیوندد: آزادی، عدالت، و عرفان! نخستین: شعار انقلاب کبیر فرانسه بود و به سرمایه‌داری و فساد کشید، دومی: شعار انقلاب اکتبر بود و به سرمایه‌داری دولتی و جمود، و سومین شعار مذهب بود و به خرافه و خواب!» (شریعتی، مجموعه آثار ۲: ۹۵-۹۶).

شریعتی با طرح این تثلیث در دوران پایان‌ی عمر کوتاه خود، به‌تعمیق ریشه‌ای چشم‌اندازهای نظری-رویکردی خود می‌پردازد و بر یگانگی انفکاک‌ناپذیر سه ساحت وجودی آدمی که «حجم انسانی» بشریت را می‌سازد، تأکید می‌گذارد. در این دوره، او هم تأکید بیش از پیشی بر آزادی‌ها و حقوق بشری-شهروندی می‌گذارد، هم به‌گونه «جهت‌گیری طبقاتی اسلام» توجه بیشتری به موانع عدالت می‌کند و هم در نهایت به روشی منظم‌تر به متون مذهبی و عرفانی مانند نهج‌البلاغه و مثنوی مولوی و متون ملی مانند شاهنامه فردوسی روی می‌آورد.^۳ این مشخصه‌های نهایی دوران بلوغ فکری شریعتی، نسبتی وثیق و وجودی با خود او هم دارد: «رشد هماهنگ این سه بعد در خویش، یعنی در همان حال که خویش را مزدکی احساس می‌کنیم، در درون خویش عظمت بودائی را برپا سازیم و در همان حال آزادی انسانی را تا آنجا حرمت نهیم که مخالف را و حتی دشمن فکری خویش را به خاطر تقدس آزادی، تحمل کنیم... در همان حال که خود را مزدکی بار می‌آوریم باید بودائی ببندیشیم و در همان حال که نیروانای بودائی که جوهر آدمی را به اطمینان نفسانی و درونی می‌رساند می‌اندیشیم، باید از حرمت ابتکار و انتخاب و ایمان و اندیشه دیگران بازناستیم.» (شریعتی، مجموعه آثار ۲: ۱۵۴). بر پایه این مبانی رویکردی، شریعتی را باید به‌مثابه یک «راه در راه» دید؛ راهی که هیچ مقصد قطعی و معیننی برای آن قابل تصور نیست. نشان‌دهنده‌گشودگی رادیکالی است که از چارچوب‌های مفهومی موجود فراتر می‌رود و در برابر هرگونه تثبیت یا ایستایی مقاومت می‌کند. وقتی از «راه» یا «خط» صحبت می‌شود، نیم‌خط‌ها و پاره‌خط‌ها در پراشتز قرار می‌گیرند. ما در هندسه خط را چیزی می‌دانیم که از دو سو نامتناهی است؛ یعنی نقطه‌ی آغاز و پایانش مشخص نیست. نیم‌خط را چیزی می‌دانیم که نقطه‌ی آغازش مشخص است ولی نقطه پایانش مشخص نیست. پاره‌خط را چیزی می‌دانیم که از دو سر بسته است؛ یعنی نقطه آغاز و پایانش روشن است. تقدم رویکردهای شریعتی بر ایده‌های او، آن‌گونه که در این نوشته پیش رفت، همان اجتناب از تبدیل راه یا خط شریعتی به نیم‌خط‌ها یا پاره‌خط‌های او است.